

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که در مواردی که فضولی بیع لنفسه أو یشتری لنفسه، در این موارد می شود با حقوق اجازه ی اصیل همین چیزی را که فضول انشاء کرده این صحت پیدا کند؟ تحقق پیدا کند؟ که باع لنفسه، این کتاب مردم را فروخت برای خودش. یعنی به این عنوان که برای خودش فروخت، به این عنوان که ثمن بیاید توی جیب خودش. این جا بگوییم با حقوق اجازه همین مطلب تحقق پیدا می کند. که کتاب در واقع از کیسه ی اصیل خارج می شود ولی پول نمی آید توی کیسه ی اصیل، پول می رود توی کیسه ی فضول. یا اگر رفت اشتراء کرد با پول مردم، چیزی را خرید برای خودش، بعد آن صاحب پول که اصیل است اجازه کرد این جا هم بگوییم بله آن مثنی، آن کالا، می رود توی جیب فضول نه توی جیب صاحب پول، و پول هم از جیب صاحب پول خارج می شود و می رود توی جیب آن مالک مبیع و متاع. می شود این را تصحیح کرد؟ این را درست کرد؟ با حقوق اجازه بگوییم این درست می شود؟

برای تصحیح این مطلب خب طرقي گفته شد تا حالا دو طریق گفتیم و مناقشه شد.

طریق سوم. طریق سوم برای تصحیح این مطلب این است که دو مقدمه دارد. مقدمه ی اولی این است که اجازه باید ببینیم متعلق آن چی هست. متعلق اجازه بیع است یا ما فعله الفضول است؟ استظهار می شود که نه متعلق اجازه همین کاری است که فضول انجام داده. ما فعله الفضول است. ظاهر این است حالا اگر به ظاهر هم نخواهیم نگاه کنیم و بخواهیم بگوییم که ما یک مواردی داریم یک کسی می تواند این جوری اجازه بکند و درست بشود. یعنی دو تا مطلب هست این. یک وقت می گوییم اصلاً همه جا، هر وقت که اصیل می آید می گوید أجزتُ یعنی اصلاً ما فعلته أجزتُ. اصلاً ظاهر آن این است. یک وقتی هم می گوییم نه همیشه ظاهر آن این نیست. ولی می شود یک جایی، یک آدمی این جوری قصد کند. یک اصیلی این جوری قصد کند که می گوید أجزتُ، یعنی ما فعلته أجزتُ. این مقدمه ی اولی.

مقدمه ی ثانیه این است که علی ما مضي در بحث های قبل گفتیم فضول در حقیقت دو کار انجام می دهد برای تصحیح گفتیم فضول دو کار انجام می دهد. حتی آن جایی که برای خودش می فروشد در حقیقت دو کار انجام می دهد. یک: این بود که گفتیم اگر این کتاب مردم را دارد می فروشد می گوید بعث هذا الكتاب، مقصودش این

است که من این کتاب را از طرف مالکش فروختم. در مقابل آن ثمن که آن ثمن هم از جیب مالکش بیاید داخل جیب مالک این کتاب بشود. قصد اولی او این است منتها کار دوم او چی هست؟ این که او مالک را بر خودش تطبیق می کند می گوید من هستم. که شیخ همین جور تصویر می کرد دیگر. همین جور تصحیح می کرد. تا بشود تمشی قصد بشود تا بشود حقیقت معامله تحقق پیدا کند؟ بر اساس این بود وقتی که غاصب مثلاً می آید می گوید فروختم این را، آن متاعی را که دزدیده، مثلاً غصب کرده می آید می گوید که فروختم، یعنی این را فروختم در مقابل آن مال، که آن مال داخل بشود در کیسه ی کسی که مالک این کتاب هست. و این مال مغضوبه هم از کیسه ی کسی که مالک است خارج بشود در کیسه ی او. و بیاید به کیسه ی کسی که ثمن از کیسه ی او خارج شده. این در سویدای قلبش این است. منتها در مقام تطبیق خودش را آن مالک ادعا می کند که من آن هستم. مقامی هم که اشتباه کرده و سهی و نسی که خودش خیال کرده مال خودش هست آن جا هم باز همین جور هست. توضیح این گذشت. امثال و اشباه هم در فقه دارد که همین جور درست کردند آن را. مثلاً در باب صوم، شما می گوید حقیقت صوم چی هست؟ قصد و نیت و اجتناب از مفطرات شرعیه است. حالا یک کسی اجتهداً او تقلیداً گفته فلان چیز مفطر نیست خب یک اشکال این جا این است که چه جور؟ و بعد در واقع این مفطر هست. این جا چه جور این درست می شود؟ این صوم را چه جور می توانیم تصویر بکنیم؟ این که قصد نکرده آن را، اجتناب از آن ها را. اجتناب از بعض مفطرات را قصد کرده.

آن جا همین جور درست کردند. گفتند هر کسی که روزه می گیرد توی سویدای قلبش این است که هر چی خدا آن را مفطر قرار داده من می خواهم از آن اجتناب بکنم این نیت را دارد منتها در مقام تطبیق خیال می کند که این را نگفته. پس این را به وجه آخر قصد کرده اجتناب از همین را. آن وجه آخر چی هست؟ توی همان زیر پوشش هر چه که خدا مفطر قرار داده. از نظر نیت این جوری درستش می کنند حالا اگر رفت خورد باز آن جاها گاهی حالا اگر آن مفطرها را نرفت انجام بدهد این حالا از نظر نیتش هست حالا اگر انجام نداد که دیگر روشن، اگر انجام داد حالا چه می شود؟ حالا آن بحث آخر.

حالا در این جا هم همین جور است می گوید توی سویدای قلبش این است. حالا که این جوری شد. پس بنابراین این آقای فضول دو تا کار کرده است. یکی آمده چکار کرده؟ فضولی که بایع است. متاع دیگران را فروخته است به مشتری و قصدش این بوده که این کتاب از ملک مالک خارج بشود برود توی ملک مشتری، و بهاء این کتاب از ملک مالکش خارج بشود بیاید توی ملک مالک کتاب، کتاب برود در ملک او، پول بیاید در ملک مالک کتاب ... این را قصد کرده. خب گفت اجزتُ خب اجزتُ ثمره اش چه می شود؟ ثمره ی این اجزتُ؟ این می شود که این چیزی را که تو انشاء کردی امضاء کردم آن را، نافذ قرار دادم، پس نتیجه این می شود که آن پول بیاید در تملک همین اصیل. نتیجه ی آن این می شود دیگر. اجزتُ، لازمه اش این است که پس آن پول چون

معامله را دارد آن چیزی را که آن انشاء کرده آن کار اولش را، با اجزّت آن کار اولش را دارد اجازه می‌کند. مقتضای کار اول چی هست؟ این است که آن که مالک است خب مالک واقعی که من اصیل هستم. پس می‌آید در ملک من، آن پول می‌آید در ملک من. بعد این آقای فضول این پول من را اخذ کرده دیگر، یک کار دیگر او هم این بوده که این پول من را اخذ کرده. حالا با این اجزّت می‌گویم تمام کارهایی که کردی را من اجازه کردم. یعنی آن بیع تو را اجازه کردم و این کاری را هم که بعد کردی که پول من را برداشتی، این را اجازه کردم. ما فعله الفضول است دیگر. یکی از کارهایی که فعله الفضول همین است.

پس بنابراین یعنی در حقیقت با این اجزّت دو تا چیز را اجازه دارد می‌کند آن بیع را اجازه می‌کند نتیجه‌ی اجازه‌ی آن بیع این است که پول می‌آید در ملک خودش. بعد مترتباً برای این که آمد در ملک خودش می‌گوید کار تو را اجازه کردم دیگر، خب این است که تو که برداشتی این پول را برای خودت این را هم اجازه کردم این یک هبه‌ای است که از او دارد سرمی‌زند. این که جناب کاشف الغطاء رضوان الله علیه فرمود بیع و هبه. با این تقریب هم جور درمی‌آید که این را می‌خواستند بگویند. خب این هم یک راهی است ما این جوری بگوییم. با این هم درست می‌شود. که عرض کردیم که... حالا من همه‌ی کلمات فقهاء را متأسفانه نمی‌رسم که همه‌ی کلمات را ببینم.

این راه راهی است که حضرت امام قدس سره، حالا دیگران هم گفتند، توی مکاسب و حالا این فرمایشات آقای خوئی و این‌ها که نیست. حالا ولی توی حواشی دیگران هست یا نیست؟ من نمی‌دانم ولی توی کلام امام هست که ایشان فرموده «و لو قيل إنّ الغاصب يبيع و يأخذ الثمن لنفسه» پس غاصب دو تا کار می‌کند. «فإذا أجاز المالك» که اصیل است «ما فعل الفضولي أي أجاز البيع و الأخذ لنفسه» ما فعل الفضولي را اجازه کرد نه بیع را. باید ببینیم متعلق اجازه چی هست؟ متعلق اجازه را اگر این قرار دادی، ما فعل الفضولي. ما فعل الفضولي دو تا کار است که توضیح آن را هم دادم که چرا دو تا کار می‌شود طبق آن بیان شیخ و بیاناتی که قبل داشتیم برای تصحیح خب دو تا کار می‌شد. «يكون البيع صحيحاً فيصير الثمن ملكاً للمالك المبيع» معامله را که گفته اجازه کردم پس این ثمن می‌شود ملک مالک مبيع دیگر، اصیل. و از آن طرف، «و يكون موضوعاً للأجازه» تازه یک موضوع اجازه‌ی دیگری پیدا می‌شود تازه شد مال خودم، حالا می‌خواهم... حالا این مال من را برداشته دیگر، می‌خواهم بگویم این کار را دارم عیبی ندارد. «فتكون الاجازه هبة» و ایشان فرموده که اشکالی ندارد شما نگویند آخر یک اجازه دو کار از دستش می‌آید؟ می‌گوید بله انحلالی هست دیگر، چه اشکالی دارد؟ می‌فرماید مثل بیوع متعاقبه است. که اگر کسی آمد اجازه کرد آن اولی را، تمام آن قبلی‌ها هم باید درست بشود دیگر.

س: خود به خودی هستند؟

ج: نه بدون آن نمی‌شود دیگر. یعنی با این اجازه‌ی آن نمی‌شود الا این که قبلی را اجازه کرده باشد. آن نمی‌شود مگر این که قبلی را اجازه کرده باشی.

پس این در حقیقت از آن چه درمی‌آید؟ این جا هم گفته اجزتُ ما فعلت. یعنی اصیل دارد در حقیقت به فضول چه می‌گوید؟ می‌گوید اجزتُ ما فعلت، ما صدر منک، آن ما صدر منک را من اجازه دادم ما صدر منک چه بود؟ یکی این که این را برای مالکش فروخته، در سویدای قلبش. دو: این که حالا آن را که مال مالک واقعی بوده را برداشته برای خودش. می‌گوید کل این‌ها را اجازه کردم. کل ما فعلت را اجازه کردم. پس هم بیع را اجازه کردم که نتیجه‌ی آن این است که ثمن می‌شود مال خودم. این هم که این ثمن‌هایی که مال من هست و طبق آن چیزی که به سویدای قلبت انشاء کردی مال من شده حالا برداشتی برای خودت، یا به ادعا این که من مالک هستم. یا به سهو و نسیان و خیال و این‌ها که غاصب هم نبوده برداشتی برای خودت، من اجازه کردم.

س: پس این اجازه همزمان....

ج: بله. و لا بأس به. که این اجازه همزمان ...

س: امام این راه حل شیخ را قبول نداشت چه جوری مبتنی بر این آمده این را درست کرده؟

ج: نه فقط که راه حل نبود من از باب مثال آن را عرض کردم.

س: این مقدمه‌اش مگر همین نیست؟

ج: یکی از آن‌ها این است ولی کسانی که جور دیگر درست می‌کنند آن بیع را، با این اجازه. ولی مهم آن این جا چی هست؟ این است که ما از یک طرف آن بیع را داریم درست می‌کنیم به وجوهی که گفتیم که یکی از آن‌ها مال شیخ بود. دو: این که متعلق اجازه را فقط بیع قرار نمی‌دهیم. اشکال قوم این است که خیال کردند متعلق اجازه فقط بیع است. آن وقت توی آن ماندند که این چه جور می‌شود که مال این آقا بشود؟

ولی اگر گفتیم که نه متعلق اجازه ما فعل الفضولی است و ما فعل الفضولی امران هست. آن وقت پس درست می‌شود. بنابراین این هم یک راه است که ما این طور بگوییم این هم یک طریق سومی است که ممکن است که گفته بشود.

س: قضاوت شما در مورد؟؟؟

ج: قضاوت من این است که ببینید عرض کردم توی آن توضیح مقدمه‌ی اولی که گفتم دو تا مقدمه می‌خواهد گفتم یک وقت ما ادعا می‌کنیم که هر وقت کسی می‌گوید اجزتُ، یعنی اجزتُ ما فعلت. اصلاً ظهور در این است. این معلوم نیست که همه جا این جوری باشد. چنین ظهور باشد. ولی اگر بخواهیم بگوییم نه لأصیل یکی بیاید این جوری قصد کند ...

س: مطلق نگویید.

ج: بله. اصلاً بگویند اجزّتُ ما فعلت. و توجه داشته باشد که ما فعلت دوتاست و بخواهد بگوید می‌شود. این راه درست است اما ما به این راه نخواهیم فتوای کلی بدهیم و بگوییم هر جایی که این جوری شد این نه. چون این طوری نیست که وقتی اجازه می‌دهد هر شخصی که اجازه می‌دهد بگوییم که ما فعله را به نحو این که شامل آن کار چیز هم بشود.

پس بنابراین فرمایش این راهی که در کلام امام رضوان الله علیه ذکر شده است که فرمودند و ما قیل هم، فرمودند و لو قیل. یعنی اگر گفته بودند و ما قیل، یعنی گفتند، ولی فرمودند که و لو قیل، اگر این جوری گفته بشود. این ظاهر عبارت ایشان این است که از؟؟؟ ذهن شریف خودشان هست می‌گویند این جوری حالا بیابید درست کنیم.

این جور خواهیم درست بکنیم اصل مطلب تمام است یعنی این جوری هم می‌شود گفت منتها این نمی‌شود مستند بشود برای این که فتوا به نحو اطلاق بدهیم که در این جور موارد درست می‌شود. اشکال اشکال اثباتی است یعنی هر اصیلی می‌آید می‌گوید اجزّتُ، أنفذتُ، نمی‌توانیم بگوییم ظاهر آن این است که یعنی أنفذتُ ما فعله. بله اگر یک جایی قرینه‌ای بود بر این یا کسی بین خودش و خدا، مالک اصیلی بین خودش و خدا که دارد می‌گوید أنفذتُ، مقصودش این باشد که من مجموع را انفاذ کردم آن بله دیگر، این حرف درست است و آن ثمن می‌شود مال او. این در مثال جایی که بایع فضولی باشد و می‌خواهد ثمن را مالک باشد و در جایی هم که مشتری فضولی باشد باز همین است.

س: حاج آقا این جا ما فعله الفضولی است؟؟؟ و بیع قهراً و قاعدتاً؟؟؟ برای اصیل واقع شده بعداً می‌آید چکار می‌کند؟ می‌آید خودش را اگر غاصب باشد جا می‌زند به جای مالک و غصباً اخذ می‌کند نه هبّه اخذ کرده باشد تا بگوییم یک هبّه‌ی معاطاتی و اکراهی به واسطه‌ی اخذ آن برای خودش محقق شده حالا اجازه خورده به هر دوی این کار. که ما فعل شامل می‌شود هر دوی این کارها را. ما فعل اخذ به عنوان مالک و به عنوان عوضاً عن الثمن و مثنی هست نه بلا عوض و هبّه اخذ کرده باشد و شما بگویید خب اخذ کرده پس یک هبّه‌ی معاطاتی ... ج: نه ببینید آن جوری که توضیح دادیم او می‌گوید این ثمن رفته توی ملک مالک. مالک کتاب، مالک آن متاعی که من فروختم و مال خودم نبود. حالا من می‌آید ادعا می‌کنم که من آن مالک هستم. پس انشاء آن برای مالک اصیل بوده. بعد این را چکار کرده؟ این را اخذ کرده امام هم نگفته ... ببینید اخذ کرده توی دست خودش. مثل این که شما یک کسی یک چیزی را برداشته بعد بگویید مال خودت. این هبّه هست دیگر، حالا این آقا آمده بخاطر آن ادعای خودش در مورد غصب یا در موردی که توهم کرده که مال خودش هست بالاخره دست گذاشته روی این. حالا مالک اصیل می‌گوید که باشد.

س: وقتی من یک چیزی را برمی دارم طرف می آید می گوید این را که برداشتی مال خودت اجرای صیغه ی هبه کرده این جا فرق می کند این جا اجرای هبه ی مجزاً نکرده.

ج: نه اجرای صیغه ی هبه نکرده.

س: یک أجزت داریم أجزت ما فعل. این أجزت ما فعل، سؤال ما این است این أجزت ما فعل اگر اخذش به عنوان مجاناً و هبۀ بوده می گوئیم این اخذش مثل آن وقتی که اصلاً دیگر هبه ای باشد بدون صیغه، هبه ی معاطاتی هست فرضاً با اجازه ...

ج: خوب دقت کنید عبارت را که ایشان فرمود «فإذا أجاز المالك ما فعل الفضولي أی أجاز البيع و الأخذ لنفسه»

س: منظور شما از اخذ، بنا که نیست؟

ج: نه اخذ بنفسه، یعنی اخذ خارجی. اخذ خارجی لنفسه. این را برای خودش برداشته. حالا یا به ادعای این که من مالک هستم مثل مورد غاصب. با به توهم این که مالک است مثل موارد دیگر، این أخذه لنفسه، نمی خواهد بگوید که انشاء کرده برای خودش. اخذه لنفسه. بر اساس آن حیثیت تعلیلیه است که من مالک هستم یا فلان. پس این اخذه لنفسه. حالا مالک گفت این که این را اخذ کرده لنفسه، من انفاذ کردم.

س:؟؟؟ انفاذ کردی؟

ج: انفاذ کردم همین که برای خودش

س: انفاذ فرع بر انشاء هست. انفاذ کردم یعنی یک چیزی باید انشاء بشود تا انفاذ بکنیم آن را. فقط فرق آن این است که من اخذ کنم هبۀ و بگوئید هبه ی معاطاتی هست فضولۀ؟؟؟ ایشان با اجازه ی من که نکرده این کار را، حالا که فهمیدم هبه ی معاطاتی لنفسه است اجازه می کنم که اشکال آن واضح است لم يأخذه مجاناً بل اخذه عوضاً عن المثلن.

ج: نه.

س:؟؟؟ واقعی حل نمی شود.

ج: نه عوضاً عن المثلن نمی شود.

س: ما فعله الفضولی عوضاً؟؟؟

ج: عوضاً عن المثلن در آن انشائی است که برای مالک حقیقی هست.

س: آقا شما دارید می گوئید که تطبیقاً ل؟؟؟

ج: تطبیقاً ل آن حالا. حالا أخذ. أخذ لنفسه. این‌ها اخذه لنفسه، خیلی خب حالا ... چرا اخذه لنفسه؟ حیثیت تعلیلیه‌ی آن چی هست؟ ادعای این‌که من مالک هستم. یا حیثیت تعلیلیه‌ی آن این است که توهم می‌کند که مالک است. حالا بالاخره اخذه لنفسه. این اخذ نفس را، نه این‌که انشاء کرده برای خودش ...

س: یعنی اجازه بلا انشاء...

ج: بله همین اخذ لنفسه، اگر کسی چیزی را اخذ کرد لنفسه، آن مالک فهمید گفت عیبی ندارد. این کافی هست.  
س: این یعنی انشاء دیگر نه اجازه، حاج آقا شما به ماهیت اجازه می‌خواهید تطبیق بکنید. منتها اجازه‌ی بیع نه، اجازه‌ی مافعل. نه اجازه مقوم آن این است که انشائی سابق باشد. و الا اجازه معنا ندارد این می‌شود انشاء مجدد. بله

ج: نه انفاذ است یعنی می‌گوید چی؟ ببینید در ...

س: یک چیز باید باشد که انفاذ کند.

ج: هبه‌ی آن هم از این جهت درست می‌شود. ما چون در باب هبه چی می‌خواهیم؟ اخذ می‌خواهیم که موهوب له آن هبه را باید اخذ کند و الا...

س: ???

ج: نه صبر کنید این‌جا همین است. این‌جا چون توی دست آن هست ولی گفتند فلذا آقایان فقهاء فرمودند اگر شما چیزی را که در دست دیگری هست به او ببخشید دیگر اخذ جدید نمی‌خواهد. چون در دستش هست دیگر.

س: مقبوض هست.

ج: مقبوض هست.

حالا این‌جا هم همین جور هست. این‌جا أخذه لنفسه.

س: حاج آقا به عنوان مالک ???

ج: باشد ولی اخذه لنفسه. ادعا کرده بوده ولی شما که اصیل هستی می‌دانی که این آقای اجنبی اخذه لنفسه و لو بخاطر آن یک ادعا یا بخاطر آن توهم. اجازه‌ها می‌خورد به دو چیز، یکی به این معامله‌ای که انجام دادی، درست است پس شد مال من. حالا که مال من شد من الان مالک ما أخذته هستم. حالا که مالک ما أخذته هستم تو ی تو دست شما نیست می‌گویم مال تو باشد. می‌گویم مال تو باشد همین که در دست تو هست مال تو باشد. این اجازه یعنی همین. یعنی این مال تو باشد. من انشاء دارم می‌کنم عیب ندارد که. من با اجازه‌ام دارم انشاء می‌کنم دیگر. اجازه در حقیقت انشاء هست دیگر.

س: ??? بله بگویید اجزته له، خود این اجزته که نمی‌تواند بخورد از کیسه باید یک چیزی خارج بشود اجزته یعنی ??? همین که می‌گویم له، این له کأن هبه است.

ج: بله اجازه همین دو تا کار دارد از آن می‌آید دیگر. از اولش هم همین بوده.

س: اجازه به عنوان مالک دارد می‌گوید. یعنی از ابتداء آن را مالک می‌داند هبه نیست هبه یعنی این که تو مالک نباشی....

ج: بابا خیالات او که به درد نمی‌خورد که ... آن خیالات آن هست اما  
س: ???

ج: آقای عزیز، آن آقای فضولی خیالات خودش را دارد. خیالات خودش به درد نمی‌خورد که.  
س: ???

ج: ما فعله اخذ کرد این را یا نه؟  
س: اخذ کرد به عنوان مالک.

ج: باشد. ولی این اخذ هم که هست. خیلی خب، حالا که اخذ کرده می‌گوید اجزت، برای این که کار او درست بشود و او مال حرام نخورد مثلاً می‌آید می‌گوید اجزت. ولی معامله‌اش را قبول کردم آن پول می‌آید توی ملک من، تا این که موضوع درست بشود برای این که من بتوانم هبه کنم. اجزت، آن بیع را اجزت، آمد توی ملک من. حالا آن اخذ کرده این مال من را. خب این هم اجزت. یعنی برای او قرار دادم.

س: یعنی در آن واحد هم متابعت و هم فعل هست؟

ج: چی هم متابعه است هم فعل است؟

س: اجازه. چون از یک طرف می‌گویید اجازه ???

ج: نه دو تا فعل است. دو تا فعل هست منتها فعل مترتب. یعنی فعل اولش که اجازه است تنفیذ آن بیع هست تنفیذ آن بیع کارایی آن این است که ثمن را می‌کند مال این آقای مجیز. خب بعد دومرتبه چی هست؟ حالا که شد مال آقای مجیز این آقای مجیز این زمینه برایش پیدا می‌شود که این مالش هست ببخشد به او. حالا با همان اجزت که گفت ... چون اجزت یعنی اجزت کلّ ما فعل.

س: ???

ج: همین اشکالی ندارد دیگر، کلّ ما فعل و لو ??? مترتب باشد دیگر. چه اشکالی دارد؟

س: ???

ج: نه همین مبرز آن هست دیگر.

س: تا زمانی که آن اتفاق نیفتاده اتفاق بعدی نمی‌تواند بیفتد. این را که قبول دارید که؟



ج: بابا مثل بقیه‌ی معاملات مترتبه وقتی می‌آید می‌گوید اجزتُ چه جوری هست؟ اگر می‌گوید ببینید رفته یک چیزی را فروخته، دوباره خریده یا فروخته، بعد دوباره با آن پولی که از آن به دستش آمده دومرتبه یک معامله‌ی دیگری انجام داده. بعد حالا به مالک می‌رود می‌گوید، می‌گوید آقا اجزتُ، این آخری می‌گوید این کار را کردم می‌گوید اجزتُ، این اجزتُ همه‌ی آن سلسله را درست می‌کند. چرا؟ برای این‌که تا آن‌ها درست نشود مترتب هست آن‌جا. تا آن قبلی‌ها درست نشود این بعدی‌ها درست نمی‌شود.

پس بنابراین این اجزتُ می‌گوید آن اولی درست شد اولی که درست شد پس ثمّ دومی درست می‌شود. دومی که درست شد پس ثمّ سومی درست می‌شود. و هكذا. هر چه هست ده تا هم باشد همین جور می‌شود.  
س:؟؟؟ مثال دیگری می‌زنیم می‌خواهیم؟؟؟ که حالا آن دو تا را هم با همین؟؟؟ تصویر فنی آن به این است که اول باید خودش محقق بشود تا راه برای آن بعدی باز بشود.

ج: معاً چه اشکالی دارد؟

س: بابا آخر اول باید آن محقق بشود

ج: خب محقق می‌شود دیگر.

س: وقتی وجود پیدا کرد؟؟؟

ج: محقق می‌شود.

س: الان با اجزتُ اگر آن محقق می‌شود باید یک اجزتُ جدید باشد

ج: چرا اجزتُ جدید بخواهد؟

س: بخاطر این‌که تا آن محقق نشود موضوع برای آن پیدا نمی‌شود.

ج: با این اجزتُ، با این اجزتُ هم اولی پیدا می‌شود ...

س: یک اشکال اضافه می‌کنید خب الکلام الکلام. می‌گویید آن‌جا هم این طوری هست آن‌جا هم الکلام الکلام.

ج: نیست دیگر، در عرف که این جوری نیست در فقه هم که این جوری نیست. یعنی این اشکالی ندارد. ما که فلسفه نمی‌خوانیم این‌جا که. کارهای عرفی هست. این اشکال ندارد.

خب این هم یک راه.

راه بعد، تا حالا این سه راهی که گفتیم این‌ها یک راه‌هایی بود که در کلمات تلامذه‌ی شاید کاشف الغطاء نبوده

س:؟؟؟

ج: نه آن اشکال و جوابی است که گفتیم که انحلال پیدا می‌کند می‌گوید عیبی ندارد که گفتیم.

س: «قلت هذا وجیه اذا كان الغاصب قصد التملك دو ما اذا قصد صرف المال غصباً كما هو دأب الغاصبين» یعنی

اشکالش این است که مطابق با واقع نیست.

ج: بله. این را نگفتم. «هذا هو وجیه» إذا كان الغاصب قصد التملک دون ما إذا قصد صرف المال غصباً كما هم دأب الغاصبين» که ایشان می‌فرمایند که دأب غاصبین این نیست که قصد تملک این مال را بکنند تا آن ببخشند. کأن تصور ایشان این است که آن هم قصد تملک کرده می‌گوید أجزت یعنی آن تملک تو را که فضولاً از تو سر زد را انشاء کرده. آن تقریبی را که ما می‌کردیم این است که نه انشاء دیگر نمی‌خواهد آن الان اخذ کرده دیگر در نفس خودش. اخذ، همین اخذ را می‌گوید که أجزت، باشد. نه این که بیاید قصد تملک بکند که بگوییم که بله اگر این جوری بخواهیم بگوییم انشاء کرده است خب ممکن است که بگوییم انشاء نکرده چنین چیزی را.

س: نه اگر غاصب یعنی ظاهراً امام می‌گویند غاصب اصلاً نیت تملک نکرده برداشته دارد استفاده می‌کند.  
ج: خب ما هم همین را می‌گوییم، می‌گوییم که درست است.

س: مالک می‌خواهد چی را اجازه بدهد؟

ج: همین را که در درست تو هست را اجازه کرده. یعنی بخشیدم به تو دیگر. معنای این یعنی همین.

س: پس معلوم است که مالک نشده؟

ج: کی مالک نشده؟

س: آن که برای خودش برنداشته بود. مالک اجازه‌ی اباحه‌ی تصرف پس داده.

ج: شما چیزی را که می‌خواهید به کسی ببخشید وقتی که در دست او هست باید چکار کنید؟

س: پس بگویید مالک اجازه نداده، مالک در حقیقت تملیک کرده. یعنی نسبت به آن اخذش آن که برای خودش برداشته بود مالک همین که اجازه‌ی ما فعل را داد با این کارش دارد یک تملیک جدید هم می‌کند.

ج: بله دارد تملیک می‌کند.

س: نه این که اجازه می‌کند فعل او را.

ج: درست است. با همین دارد هبه می‌کند. تملیک می‌کند.

منتها این جا یک اشکالی ممکن است به ذهن بیاید و آن این است که اگر هبه می‌کند هبه چی هست؟ عقد است او باید قبول کند این هبه را. به عنوان هبه قبول کند دیگر. یعنی باید فضول... خب حالا هبه کرد آن قبول کند خب غاصب می‌رود پیش پدرش....

س:؟؟؟

ج: نه ایشان نمی‌گویند رضایت باطنی کفایت می‌کند در این جهت.

س: حاج آقا الان تا تاء أجزت تمام نشود اولی محقق می‌شود یا نه؟

ج: با هم محقق می‌شود. ترتب رتبی دارند نه زمانی.

س: من کاری به فرمایش حضرت عالی ندارم می‌گویم تا اجزتُ تاء آن تمام نشود آن اولی محقق می‌شود یا نمی‌شود؟

ج: نمی‌شود.

س: خب اگر نمی‌شود که موضوع برای آن هم باز نمی‌شود. موضوع برای آن باز نمی‌شود دیگر. موقعی در آن باز می‌شود که این کامل بشود تا تاء اجزتُ تمام نشده آن محقق نمی‌شود وقتی محقق نشود؟؟؟

ج: با هم محقق می‌شود.

س: با هم که ادعا است.

ج: با هم محقق می‌شود دیگر، عرفی هست دیگر.

س: باید آن اول محقق بشود تا راه برای بعدی باز بشود.

ج: در کجا؟ با اجزتُ؟ با این اجزتُ که آن دارد ...

س: دو بار بگوید اشکالی ندارد ولی با نفس این اجزتُ، وقتی راه برای آن باز نشود.

ج: می‌گوید اجزتُ ما فعل.

س: می‌دانم الان که ظاهر کلامش هست می‌خواهم بدانم تفصیل آن چی هست؟

ج: من از شما سؤال می‌کنم یک چیزی، یک کسی آمده مثلاً ماشین حضرت عالی را برداشته برده فروخته، این یک فضولی کرده. بعد با آن پول رفته یک ماشین بهتری برای شما خریده، مثل داستان عروه‌ی بارقی. شما گفتید که اجزتُ ما فعلت. دو تا باید اجازه بدهی، چون رفته با آن پول خریده اول باید آن پول درست بشود کارش تا ماشین بعدی را که می‌خرد درست باشد دیگر.

س: ما فعلت یعنی؟؟

ج: خب ما فعل یعنی همه‌ی کارهایی که کردی دیگر.

با این که ترتب هم آن جا هست. باید آن معامله‌ی اولی درست باشد تا پول بشود درست، بعد با آن پول برود آن ماشین دومی را بخرد. همان کاری که عروه‌ی بارقی می‌گویند کرده دیگر. خب چه طور آن جا با یک اجزتُ همه‌اش می‌گویید که درست می‌شود؟

س: چون اجازه کشف است.

ج: خب این جا هم همین جور هست. به هر وجهی آن جا می‌گویید درست می‌شود این جا هم همین جور هست. اگر دلیل تان روایت عروه‌ی بارقی است که حضرت اجازه کردند این آخری را، پس از این کشف می‌کنیم که همه درست می‌شود این جا هم همین است. پس بنابراین این ترتب‌ها اشکالی در آن نیست.

س: ظهور در اباحه‌ی تصرف است نه هبه یا عقد جدید.

ج: بله؟

س: اجزت که می‌گوید دومی را هم اگر قبول کنیم ظهورش در اباحه‌ی تصرف است اخذ کردی، تصرف کن.  
ج: نه. چون آن برای خودش... اخذ کرده به عنوان این که برای خودش باشد آن ما فعله این است که برای خودم باشد. این که برای خودت باشد که این یکی از ما فعله الفضولی هست من این را تنفیذ کردم که این برای خودت باشد.

پس بنابراین به این نحوه‌ای که ما تقریب می‌کنیم این اشکال إن قلتی امام دیگر وارد نمی‌شود به فرمایش خودشان، یعنی فرمایش خود امام را می‌شود جوری تقریب کرد که این اشکال اخیر خود ایشان وارد نباشد. منتها آن حرفی که زدیم آن سر جای خودش هست. دو تا حرف زدیم.

یک: این بود که این جور نیست که همه‌ی اجزت‌ها معنای آن ما فعلت باشد این... ولی بله می‌شود یک جایی کسی قرینه اقامه کند یا واقعاً قصدش این باشد این می‌شود.

دو این که این جا اگر بخواهید بگویید که هبه هست هبه احتیاج به قبول دارد یا ندارد؟ خب آن که قبول نکرده که به عنوان هبه. درست است که در یدش هست بله در ابراء ما قبول نمی‌خواهیم.

س: با بذل درستش کنید.

ج: مگر مالک می‌شود بذل؟ بذل مالک

ج: بذل مالک نمی‌شود؟

س: بذل عین هبه است مالک می‌شود؟؟؟

ج: نه اتفاقاً همین است دیگر.

س: تحلیل نه.

ج: بله فلذاست که در باب حج گفتند اگر گفت و هبتک که با این بروی حج، لا یجب، چرا؟ چون باید بگوید قبلت، این اکتساب هست اما اگر گفت بذلت، یجب، چون آن قبول نمی‌خواهد. ملک شما نمی‌شود می‌گوید این پول را بذل کن در راه حج خرج کن، خب باشد. آن جا دیگر چون اکتساب در آن جا نیست. قبلت نمی‌خواهد آن جا. فلذا آن جا گفتند که فرق است فلذا بین بذل برای حج یا هبه‌ی برای حج. خب این هم ...

س: فرقی بخاطر این که واجب؟؟؟ هبه را تا قبول نکنی مستطیع نمی‌شوی اما بذل مترتب بر قبول تو نیست.

ج: بله

س:؟؟؟

ج: نه

س:؟؟؟

ج: نه ببینید آدم بدون اختیار خودش الا در باب این که شارع کرده مثل میراث. مالک چیزی خود به خود نمی‌شود. آن اگر بذل کرده اگر آن جا هم قبلتُ بخواند تا مالک آن بشوی یعنی بپذیری که خب می‌شود مثل هبه. اگر نه مالک نیستی ولی می‌توانی تصرف بکنی، حالا شارع می‌گوید آقا ادله‌ی خاص باب حج گفته که اگر چنین پولی را در اختیار تو گذاشتند بذل زاد و راحله کردند یجب علیک. خب یعنی مال تو نشده ملک تو نشده ولی یجب علیک که بروی مصرف کنی، و آقای باذل هم حق رجوع دارد یا ندارد؟ حالا محل کلام هست که حق رجوع دارد یا ندارد؟

یک راه دیگری که فقط نام آن را ببریم ولی دیگر ظاهراً الان نمی‌توانیم توضیحات آن را که خیلی توضیح و تفصیل دارد. این است که بعضی از تلامذه‌ی کاشف الغطاء رضوان الله علیه آمدند این جوری توجیه کردند گفتند توجیه این مسئله این است که وزان اجازه، وزان امر و اذن سابق است. چه طور در امر و اذن سابق فقهاء فتوا می‌دهند به صحت؟ و می‌گویند در آن موارد که آن مأمور به یا آن مأذون علیه، او متضمن دو امر است؟ این جا هم اجازه‌ی بعد هم وزان آن وزان همان است.

توضیح ذلک، توضیح ذلک همان طور که در عبارت شیخ اعظم آمده گفته بعضی از تلامذه که این محشین هم گفتند لم نعتر علیها، حالا آن تلامذه کی هستند؟ نمی‌دانیم. فرمودند ببینید اگر مولایی گفت که اعتق عبدک عنی، خب گفتند که این اشکالی ندارد. و حال این که در این جا لا عتق الا فی ملک. خب می‌گوید عبدک عنی. می‌گوید عیبی ندارد. این جا وقتی که آن مأمور به این امر می‌رود واقعاً این کار را می‌کند و عبد خودش را از طرف آمر می‌آید آزاد می‌کند می‌گوید اُعْتَقْتُک فی الله عن قبل آن آمر. این عتقی که این مالک عبد می‌آید انجام می‌دهد متضمن دو امر گفتند که هست.

یک: این که با این عتقش دارد انشاء می‌کند که این عبد مال آن آمر باشد. تا این که زمینه‌ی برای صحت عتق درست بشود که لا عتق الا فی ملک. همین که دارد به عبدش می‌گوید انت حرُّ یا اُعْتَقْتُک فی الله عن قبل آن آمر، با همین صیغه دارد هم او را آزاد می‌کند و هم مسبقاً کَانَ با همین کار دارد عبد خودش را تملیک می‌کند به آن، تا بشود ملک او و از قبل آن آمر آزاد بشود. خب گفتند این امر قبل است اجازه‌ی بعد هم خب همین کار را بکنیم. ما الفرق بینهما؟ خب مثل همین است. این یک جا.

جای دیگر گفتند که اگر گفت که بع مالی عنک، مال من را برای خودت بفروش. خب لا بیع الا فی ملک این جاها. حالا می‌گوید بع مالی عنک، یک بابایی به بچه‌ی خودش می‌گوید این ماشین من را برو برای خودت بفروش. این جا یعنی چی؟ وقتی آن بچه می‌رود چکار می‌کند؟ به آن مشتری می‌گوید بعْتُک هذه السیّارة به فلان مبلغ، این بعْتُک هذه السیّارة دو چیز دلالت می‌کند. دو چیز با آن انشاء دارد می‌شود. علی سبیل الترتّب، یک این که این ماشین من دارم تملّک می‌کنم آن را از قبل پدرم تا بشود ملک من، و حالا که ملک من شد می‌فروشم

به توی مشتری. خب فقهاء مگر فتوا ندادند؟ این مگر غلط هست؟ مگر توی عالم، توی عرف، توی مردم نیست این؟ خب بابا به بچه‌ی خودش می‌گوید این ماشین من را برو بفروش برای خودت. خب آن‌جا چی هست حقیقت آن؟ همین است. این اذن قبل است. آن اولی امر بود این‌جا اذن هست. اذن دارد می‌دهد. این هم یک مثال.

مثال سوم، اشتر لک بمالی کذا. بخر برای خودت با پول من مثلاً فلان خانه را. خب این‌جا هم چی هست؟ حالا می‌خواهد برود بخرد با این پول. با پول مردم که نمی‌شود خرید. پس وقتی که به بائع آن خانه می‌گوید اشتریت یا قبلت، آن با آن اشتریت یا قبلت دو کار دارد انجام می‌دهد. یک این‌که من مالک آن پول شدم. دو این‌که حالا که مالک آن پول شدم این را ثمن این خانه قرار دادم و خریدم آن را.

خب همان‌جور که این اذن سابق این دو تا دلالت را دارد یعنی با این یک کار با این یک صیغه دو تا انشاء دارد می‌شود توی اجزت بعد همین‌طور است.

س: حاج آقا اذن دلالت دارد یا فعل آن آقا؟

ج: آن صیغه دو تا مُنشأ دارد. این‌جا هم همین‌طور هست. اجزت هم دو تا مُنشأ دارد. با آن دو تا چیز انشاء می‌شود.

این راه حلی هست که بعضی تلامذه‌ی کاشف الغطاء فرمودند حالا باید ببینیم که این مطلب هم تمام هست یا تمام نیست؟ تارةً یقع الکلام در این موارد ... خود این مواردی که این‌جا نظیر آن‌جاست واقعاً آن‌جا درست است یا نه؟ دو این‌که حالا اگر بپذیریم که آن‌جاها درست است تنظیر مقام به آن‌جا مع الفارق هست یا نه؟ مثل هم هست.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان